■ صفحه گام دوم انقلاب کوششی است رسانه‌ای جهت تبیین و شرح بیانیه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) به‌مناسبت چهل‌وسومین سالگرد پیروزی انقلاب و در هر شماره، فرازی از بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. شنبه‌های هر هفته در تبیین این بیانیه با ما همراه باشید.

قدم به قدم با بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی(۸)

آغاز انقلاب و نظام اسلامی از نقطه صفر

نگاه
محمدمهدی سلامی‌پوریان

■ **انقلاب اسلامی**
مسیری طی‌شده بدون داشتن الگویی مشابه

در معناشناسی واژه انقلاب- که از ریشه «قلب» گرفته شده- دگرگون شدن، زیرورو شدن و واژگون شدن[1]، دال مرکزی این مفهوم است. کاربست این مفهوم در ابعاد سیاسی- اجتماعی پدیده «انقلاب»، ناظر به دگرگون شدن بسیاری از مفاهیم، سازوکارها و نهادهای موجود است و شاید بتوان این دگرگونی در ساحات گوناگون را با تعبیر «دگرگونی هویتی» خلاصه کرد. چنین مفهومی، مستلزم آن بود که هویت پیشین ملت ایران- که متأثر از دستگاه حاکم رژیم پهلوی بود- شکسته شده و با هویتی تازه و درخور شأن ملت ایران جایگزین شود، همانند مفهوم «بت‌شکنی» که در آن، حضرت امام خمینی(ره) توانست «بت هویت» پیشین این ملت را- که برگرفته از حکومت وقت، درونمایه‌ای غیرالهی و وابسته داشت- بشکند و هویتی جدید را جایگزین آن کند؛ هویتی که در آن، مردم‌سالاری دینی مبتنی بر توحید و نظام ارزشی انقلابی، جای چارچوب‌های گذشته را می‌گرفت. در این فرآیند بت‌شکنانه، بت‌های هویتی بسیاری شکسته شد و این امر مستلزم آن بود که بسیاری از امور، مفاهیم و نهادهای جدید و در یک کلام «هویت جدید» طبعاً کار خود را از صفر شروع کند.

■ **برخی روندهای بی‌سابقه رژیم پهلوی در قیاس با پادشاهان گذشته**

۱. ستیز با اسلام، حمایت از اقلیت‌های دینی

از زمان آغاز تجددخواهی آمرانه رضاشاهی، تلاش او برای سوق دادن ایرانیان مسلمان به سمت «ناسیونالیسم باستان‌گرا»، صراحتاً هویت اسلامی آنان را نشانه رفته بود. توجه به این نکته ضروری است که یکی از اهداف بنیادین این نوع تجددخواهی، «اسلام‌زدایی» بود و نه «دین‌زدایی»، زیرا در همان دوره که اسلام در تیررس تجددخواهی معیوب رضاخانی قرار گرفته بود، وضع اقلیت‌های دینی ایران، بسیار مطلوب‌تر از گذشته بود و گویی به موازات هجمه هر چه بیشتر به کیان اسلام، توجه به اقلیت‌های دینی و حمایت دستگاه حاکم از آنها افزایش می‌یافت.[2]

بنا به اذعان تاریخ کمبریج، در دوره رضاشاه پهلوی: «در مقابل علما که در ایران جدید، منزلت و اقتدارشان آشکارا کاهش یافته بود و اقلیت‌های مذهبی از امنیت بیشتر و فرصت‌های بهتر برای پیشرفت اقتصادی برخوردار شده بودند که نتیجه حرکت‌های دولت رضاشاه در جهت برخورد برابر با تمامی شهروندان بود... به هر حال نتیجه این سیاست، بهبود وضع اکثر مسیحیان ارمنی، یهودی‌ها و زرتشتی‌ها بود که باب تعداد زیادی از مشاغل و حرفه‌های جدید در مقابل آنها گشوده شد.»[3]

۲. رژیم غیرطبیعی پهلوی‌ها

خاندان پهلوی برخلاف خاندان‌های پادشاهی ایران در گذشته- که همگی در اثر عواملی چون حمله خارجی به خاک ایران (همچون مغول‌ها) و جنگ قدرت داخلی (همچون صفویه) به قدرت رسیده بودند- استثنایی غیرقابل انکار در تاریخ این سرزمین بود؛ رژیمی غیرطبیعی و دست‌نشانده! پهلوی پدر و پسر، استثناهایی در تاریخ ایران هستند که برخلاف رژیم‌های به اصطلاح طبیعی گذشته در ایران بوده، برای رسیدن به قدرت، وامدار قدرت‌های خارجی بودند؛ امری که همگان به آن اعتراف دارند:

الف) رضاشاه پهلوی با کودتایی انگلیسی به قدرت رسید و با حمایت انگلستان به سلطنت دست یافت. فردوست در خاطراتش می‌گوید: «رضاخان یک عامل انگلیس بود و در این تردیدی نیست.»[4]

سفیر وقت فرانسه در تهران، در جریان آغاز به کار دولت حسن مستوفی در سال ۱۳۰۵ می‌گوید: «شاه تازه می‌خواهد با وی [حسن مستوفی] آشتی نماید و بدین‌سان جامعه اشرافی قدیم را به خویشتن جلب کند و به دربار نوع شکل قانونی بدهد یا احتمالاً به ملت- که وی را دست‌نشانده انگلیس می‌داند- با این انتصاب، استقلال خود را نمایش دهد.»[5]

بدین ترتیب، دست‌نشانده بودن شخص رضاشاه پهلوی، امری است که دوست و دشمن بر آن اذعان داشته و دارند. جالب آنکه این دست‌نشاندگی، تنها در به قدرت رسیدن وی نقش نداشت بلکه حتی در خلع او از قدرت نیز این دولت بریتانیا بود که تعیین تکلیف می‌کرد[6] و این امر، وابستگی و دست‌نشاندگی شاه پهلوی را به خوبی به تصویر می‌کشید.

ب) محمدرضا پهلوی، اگرچه ابتدائاً به واسطه حکم مندرج در استعفانامه پدرش به تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، سکان سلطنت کشور را به دست گرفته بود، اما در آن روزگار، وی به دلایلی[7] امکان قدرت‌نمایی چندانی نداشت، لذا اوضاع آن روزگار می‌طلبید که شاه جوان، مترصد فرصتی ناب باشد تا به واسطه آن، هم بتواند در جایگاه سلطنت باقی بماند و هم قدرت خویش را در سایه حمایت خارجی تحکیم نماید. کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲، این فرصت را برایش فراهم نمود و بدین ترتیب، دست‌نشاندگی او، این بار توسط ایالات متحده تثبیت گردید. کودتای نظامی ۲۸مرداد، با نقشه انگلیسی‌ها و به

> حضرت امام خمینی(ره) توانست «بت هویت» پیشین این ملت را- که برگرفته از حکومت وقت، درونمایه‌ای غیرالهی و وابسته داشت- بشکند و هویتی جدید را جایگزین آن کند؛ هویتی که در آن، مردم‌سالاری دینی مبتنی بر توحید و نظام ارزشی انقلابی، جای چارچوب‌های گذشته را می‌گرفت. در این فرآیند بت‌شکنانه، بت‌های هویتی بسیاری شکسته شد و این امر مستلزم آن بود که بسیاری از امور، مفاهیم و نهادهای جدید و در یک کلام «هویت جدید» طبعاً کار خود را از صفر شروع کند

دست امریکایی‌ها انجام گرفت و حکومت زاهدی، دست‌نشانده واشنگتن شد.[8]

این امر، یعنی دست‌نشاندگی محمدرضا و افزایش قدرت دیکتاتورمآبانه او پس از کودتای ۲۸مرداد که امری غیرقابل انکار است، به حدی که امروزه و پس از گذشت سالیان دراز از آن ایام، حتی مقامات ارشد ایالات متحده نیز به این موضوع اذعان می‌کنند، به عنوان نمونه، وندی شرمن، معاون سیاسی وزیر امور خارجه امریکا در زمان باراک اوباما و نیز سرپرست هیئت مذاکره‌کننده امریکایی در جریان مذاکرات هسته‌ای (برجام)، چندی پیش در یادداشتی در پایگاه اینترنتی «فارن افرز»[9] با عنوان «چگونه به توافق هسته‌ای ایران دست یافتیم؟»، با اشاره به عوامل مختلف تشدیدکننده تنش‌ها میان ایران و ایالات متحده نوشت: «در سال ۱۹۵۳، امریکا و بریتانیا، کودتایی را علیه نخست‌وزیر منتخب وقت ایران، سازمان دادند...»[10]

اظهارات اینچنین، نشان از عیان بودن دخالت امریکا در به قدرت رسیدن مجدد محمدرضا دارد.

۳. وابستگی بی‌سابقه به قدرت خارجی

روند بی‌سابقه دیگری که در این میان، باز هم خاندان پهلوی رکورددار آن بودند، وابستگی بی‌حد حکومت ایران به قدرت‌های بیگانه، خصوصاً ایالات متحده بود. بخشی از این وابستگی را می‌توان در نقش ژاندارمی ایران در خلیج فارس درک کرد که در این فقره، رژیم پهلوی نه نگهبان منطقه بلکه در حقیقت گماشته امریکا در صیانت از خلیج فارس بود. علاوه بر این، حمایت از اسرائیل در برابر مسلمانان، نفوذ بهائیان در کشور و نیز دخالت نظامی در مناطق مختلف جهان، بخشی از کارنامه پهلوی در تلاش برای الحاق به جبهه غرب به رهبری امریکا بود.

شاه تصور می‌کرد در نهایت این امریکاست که می‌تواند سرنوشت ایران را تعیین نماید، از این رو از هیچ تلاشی برای اعلام وفاداری به آن کشور کوتاهی نمی‌کرد. وجه بارز و غالب آن نیز در وابستگی نظامی و تسلیحاتی این رژیم به ایالات متحده متبلور بود، به نحوی که طبق گزارش سُوکمیسیون (کمیته فرعی) خارجی وابسته به کمیته روابط خارجی سنای امریکا در جولای ۱۹۷۶ (تابستان ۱۳۵۵)، ایران بزرگ‌ترین خریدار سلاح و تجهیزات نظامی ایالات متحده امریکا بود.[11]

■ **فقدان هر گونه الگوی تجربه‌شده برای پیشبرد انقلاب اسلامی**

نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی(ره)، فارغ از برخی شباهت‌ها با مدل‌های مشابه داخلی و خارجی نمی‌توانست بر مبنای هیچ یک از الگوهای آزموده‌شده پیش از خود به پیش رود. به عنوان نمونه، انقلاب‌های کمونیستی، اگرچه در رفتار و عمل، می‌توانست همپوشانی‌هایی را با نهضت اسلامی داشته باشد (مثلاً مبارزه با امپریالیسم و سرمایه‌داری، وجه مشترک مبارزات انقلاب اسلامی و مارکسیستی بود)، اما از حیث مبانی نظری و حتی از جنبه‌های تاکتیکی، دارای اختلاف‌نظرهای جدی با مبانی اصیل نهضت امام خمینی(ره) بود. به عنوان نمونه، در مبانی ماتریالیسم- که از منظر برخی، یکی از الزامات اساسی مارکسیسم به حساب می‌آید- خداناباوری و ضدیت با دین، در شمار دال‌های بنیادین این تفکر است یا به عنوان نمونه‌ای دیگر، در مبانی ماتریالیسم تاریخی- که در زمره اصول سه‌گانه مارکس به شمار می‌آید[12]- تفسیر تاریخ بر اساس ماده یا همان جنبه‌های اقتصادی صورت می‌گیرد. به دیگر سخن، زیربنا «اقتصاد» است، در حالی که چنین نگاهی (اصالت دادن به ماده و اقتصاد) در مبانی انقلاب اسلامی- که برگرفته از مبانی کلامی و فقهی تشیع است- از اساس باطل است، لذا کمونیسم- در جایگاه موتور محرکه بسیاری از انقلاب‌های قرن بیستم- نمی‌توانست به عنوان مبنای تفکر و عمل انقلابی که از متن ایمان و معرفت اسلامی پدید آمده بود، مورد استفاده قرار گیرد. نتیجه آنکه انقلاب اسلامی، جواز الگوگیری از انقلاب‌های کمونیستی را نداشت.

■ **عدم الگوگیری انقلاب اسلامی از انقلاب‌های فرانسه و روسیه**

اگرچه مقایسه پدیده‌های مشابه- به رغم داشتن زمینه‌ها و اهداف متفاوت- می‌تواند در شناخت هر چه بیشتر آنها مفید واقع شود، اما این شباهت‌ها الزاماً به این معنا نیست که پدیده‌های مذکور، قابل الگوگیری از یکدیگر هستند، به عنوان نمونه، مقایسه انقلاب اسلامی با انقلاب‌های فرانسه و روسیه- به عنوان دو سمبل از دو نظام غرب و شرق با دو ایدئولوژی متفاوت- می‌تواند به شناخت هر چه بهتر و عمیق‌تر انقلاب اسلامی منجر شود، اما این بدان معنی نیست که انقلاب اسلامی، می‌تواند از دو انقلاب دیگر به مثابه الگویی تام و بی‌نقص بهره گیرد.

وجود تفاوت‌های بنیادین ایدئولوژیک و غیرایدئولوژیک میان انقلاب اسلامی ایران و دو انقلاب دیگر است که سبب می‌شود آن دو، ظرفیت‌های لازم جهت الگودهی به انقلاب اسلامی را نداشته باشند. در ادامه به برخی از این تفاوت‌های بنیادین اشاره خواهد شد:

۱) ایدئولوژی: اساس ایدئولوژی در انقلاب فرانسه، «لیبرالیسم» بود که هر چند در پیشبرد انقلاب نقشی نداشت ولی در شکل‌گیری نظام بعد از انقلاب نقش اساسی داشت. لیبرالیسم در واقع شاخه‌ای از «اومانیسم» و «انسان‌محوری» است که آزادی‌خواهی را تبلیغ می‌کند. این مکتب گرچه در پیشبرد ابعاد اقتصادی و سیاسی جوامع امروز، علی‌الظاهر تا حدودی موفق بوده، ولی در ترویج ارزش‌های مثبت اخلاقی و فضایل انسانی با شکست مواجه شده است که همین امر موجب نوعی سردرگمی روحی و توسعه بیماری‌های روانی و افزایش روزافزون خودکشی در جوامع پیشرفته صنعتی شده است. همچنین اساس ایدئولوژی در انقلاب روسیه، «مارکسیسم- لنینیسم» بود که این ایدئولوژی نیز در انقلاب نقشی نداشت ولی در شکل‌گیری نظام بعد از انقلاب و تحولات بعدی نقش اساسی را به عهده داشته است. اینها همه در حالی است که انقلاب اسلامی ایران، همانند انقلاب کبیر فرانسه (برای کسب آزادی تنها) یا مثل انقلاب اکتبر روسیه (به عنوان یک انقلاب صرفاً کارگری) برپا نشد، بلکه تأکید بر ایدئولوژی اسلام با تکیه بر تعالیم مکتب تشیع بود که در تهییج و تشکل مبارزات مردمی و نهایتاً سقوط نظام شاهنشاهی و نیز در شکل‌گیری تحولات بعد از انقلاب- با تکیه بر اصل ولایت‌فقیه- نقش زیربنایی داشت.

۲) مشارکت مردمی: در انقلاب فرانسه، جز جمعیت محدودی از طبقه اشراف و بورژواها با نظام همکاری نکردند و فقط در منطقه جغرافیایی پاریس فعال بودند. در انقلاب روسیه نیز عده معدودی از کارگران کارخانجات و سربازان فعال بودند و فرآیند انقلاب، تنها محصور در منطقه جغرافیایی پترزبورگ- مسکو بود، اما در انقلاب اسلامی ایران، تمام اقشار ملت اعم از کارگران، کارمندان، دانشگاهیان، بازاریان و روحانیون در تمام نقاط کشور همزمان (البته به طور عمده در شهرها) مشارکت فعال داشتند و بر این اساس می‌توان گفت یکی از شاخصه‌های انقلاب اسلامی، شرکت وسیع مردم در آن است که در مقایسه با دیگر انقلاب‌ها، چشمگیرتر و دارای تنوع گسترده‌تری بوده است.

۳) رهبری نهضت: رهبران اصلی انقلاب فرانسه به طور خلق‌الساعه در این مقام قرار گرفتند و وابستگی طبقاتی داشتند. در انقلاب روسیه نیز در فوریه ۱۹۱۷ نام هیچ رهبری به چشم نمی‌خورد و تازه در اکتبر ۱۹۱۷ نام لنین، تروتسکی، استالین و بوخارین به چشم می‌خورد که اینان نیز همانند رهبران انقلاب فرانسه، پایگاه مردمی چندانی نداشتند و توده‌های مردم لنین را نمی‌شناختند، اما در انقلاب اسلامی ایران، رهبر انقلاب از یک پایگاه وسیع و عمیق مذهبی و بلامنازع برخوردار بود. او هم طراح، هم ایدئولوگ، هم مدیر و هم مجری انقلاب بود که در تمام مراحل انقلاب چه قبل و چه بعد از پیروزی به این عنوان شناخته شد.

۴) اهداف غایی: عمده انقلاب‌ها و از جمله انقلاب فرانسه و روسیه، می‌خواستند یک جامعه بهتر از حیث مادی برای انسان بسازند و هدف آنها، تولید ثروت بیشتر و توزیع این ثروت در میان مردم بود. این انقلاب‌ها می‌خواستند یک نظام انسانی را در زمین استقرار دهند، یعنی نظام ژان ژاک روسو، نظام مارکس و لنین در صورتی که انقلاب اسلامی دارای اهدافی متعالی است، می‌خواهد نظام الله و حاکمیت خدا را در زمین مستقر نماید.

۵) آزادی و عدالت: در انقلاب‌های لیبرالیستی غربی، آزادی افراد به قیمت فدا کردن عدالت اجتماعی مطرح می‌شود و در انقلاب‌های مارکسیستی، عدالت اجتماعی به قیمت خشونت، دیکتاتوری و از دست رفتن آزادی‌های فردی پیاده می‌شود، ولی در نظام سیاسی اسلام، عدالت اجتماعی همراه آزادی فردی به طور متوازن و هماهنگ مطرح می‌شوند. اسلام آزادی لیبرالیستی را که به بی‌عدالتی‌ها و فاصله‌های زیاد طبقاتی منتهی می‌شود، نفی می‌نماید، چنانکه مساوات و برابری تحمیلی بدون توجه به خصوصیات و استعدادهای فردی را نیز نمی‌پذیرد و از این رو، مورد توجه بسیاری از مردم محروم دنیا قرار گرفته است.[13]

> «انقلاب اسلامی و نظام برخاسته از آن، از نقطه صفر آغاز شد، اولاً: همه چیز علیه ما بود، چه رژیم فاسد طاغوت که علاوه بر وابستگی، فساد، استبداد و کودتایی بودن، اولین رژیم سلطنتی در ایران بود که به دست بیگانه - و نه به زور شمشیر خود- بر سر کار آمده بود و چه دولت امریکا و برخی دیگر از دولت‌های غربی و چه وضع به شدت نابسامان داخلی و عقب‌افتادگی شرم‌آور در علم، فناوری، سیاست، معنویت و هر فضیلت دیگر. ثانیاً: هیچ تجربه پیشینی و راه طی‌شده‌ای در برابر ما وجود نداشت. بدیهی است قیام‌های مارکسیستی و امثال آن نمی‌توانست برای انقلابی که از متن ایمان و معرفت اسلامی پدید آمده است، الگو محسوب شود. انقلابیون اسلامی بدون سرمشق و تجربه آغاز کردند و ترکیب جمهوریت، اسلامیت و ابزارهای تشکیل و پیشرفت آن، جز با هدایت الهی و قلب نورانی و اندیشه بزرگ امام خمینی به دست نیامد و این نخستین درخشش انقلاب بود.»
> (بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی)

۶) انقلاب فرانسه یک انقلاب لیبرال بورژوازی و از نتایج آن واژگونی نظام سلطنتی و برقراری یک جمهوری پارلمانی بود و انقلاب روسیه نیز یک انقلاب سوسیالیستی و از نتایج آن سرنگونی حکومت تزاری و نهایتاً تسلط نظام سوسیالیسم بود. در دل هر دو انقلاب، صرفاً توجه به سرنگونی استبداد داخلی مورد نظر بود، در حالی که انقلاب اسلامی، نه تنها یک انقلاب ضداستبدادی، بلکه انقلابی ضداستکباری به معنای حقیقی کلمه بود که تنها به واژگونی کامل استبداد اکتفا نکرد. انقلاب اسلامی رژیم شاهنشاهی را سرنگون و حکومت اسلامی را برقرار کرد و به خاطر ماهیت ضداستکباری خود، از همان ابتدا با دشمنی تمام ابرقدرت‌ها روبه‌رو بود. موارد بالا، گوشه‌ای از تفاوت‌های بنیادین انقلاب اسلامی با انقلاب‌های دوگانه فرانسه و روسیه را نشان می‌دهد و به روشنی گویای این حقیقت است که الگوگیری انقلاب ایران از این دو انقلاب، اساساً بی‌معنی و فاقد ارزش و اعتبار است.

■ **نقصان الگوهای سه‌گانه داخلی جهت خط‌دهی تام به انقلاب اسلامی**

از طرف دیگر و در بُعد داخلی، سه مقطع مهم و حساس در تاریخ معاصر ایران وجود داشته که بالقوه می‌توانسته است قابلیت الگودهی به جریان اصیل انقلاب اسلامی را داشته باشد:

۱. نهضت تنباکو

نهضت تنباکو به عنوان «سرآغاز بیداری ایرانیان و نخستین جنبش جدی آنان در تحولات تاریخ معاصر ایران»[14]، اگرچه دارای وجوه تشابه زیادی با انقلاب اسلامی ایران بود، اما تفاوت‌هایی جدی نیز داشت که موجب می‌شد قابلیت الگودهی تام به نهضت حضرت امام(ره) را نداشته باشد.

جنبش تحریم تنباکو هر چند در اصل متوجه یک کمپانی فرنگی بود و از این حیث، یک جنبش ضداستعماری تمام‌عیار به حساب می‌آمد، اما در عین حال، به صورتی منسجم و قدرتمند، درصدد گوشمالی دادن به دستگاه استبداد داخلی و خودکامگی شاه نیز بود.[15] به بیان دیگر، نوک تیز پیکان مبارزه به سمت استعمار بود، اما در مسیر خود، استبداد مطلقه را نیز به «چالش» می‌کشید. از این حیث، نهضت تنباکو، ظرفیت لازم برای سرنگونی قطعی استبداد داخلی را نداشت و شاید از اساس هم به دنبال چنین هدفی نبود، در حالی که حضرت امام(ره) در جریان نهضت- خصوصاً در مقاطعی از نهضت که کار با جدیت و ابعاد بیشتری به پیش می‌رفت- صراحتاً از سرنگونی نظام شاهنشاهی و جایگزینی آن با جمهوری اسلامی سخن می‌گفت و نه فقط به «چالش» کشیدن استبداد!

۲. نهضت مشروطه

اگرچه در خلال نهضت مشروطه- به عنوان نمونه‌ای ضداستبدادی- برخی علل و زمینه‌ها، بستر مناسبی را جهت رشد و بالندگی ملت ایران فراهم آورد، اما واقعیت آن است که یکی از معیارهای مهم برای سنجش میزان موفقیت یا عدم‌موفقیت یک نهضت، میزان ثبات قدم آن نهضت بر سر آرمان‌هایش در خلال سنوات آینده است. اگر با این معیار و با نگاهی کلان و بلندمدت به نهضت مشروطیت ایران نگریسته شود، روشن خواهد شد که این نهضت، به تدریج از ظرفیت‌های اولیه نهضت تُهی شد و بعد از دو دهه، اکثر دستاوردهای آن در سایه خودکامگی و وحشت دوران رضاشاهی، تباه شد.[16]

با توجه به معیار پیش‌گفته، نهضتی که تنها پس از دو دهه، بسیاری از آرمان‌های اصیلش به دست دیکتاتوری رضاخانی از بین رفت، نمی‌توانست برای انقلاب اسلامی ملت ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی، الگوی مناسب و همه‌جانبه‌ای باشد.

۳. نهضت ملی شدن صنعت نفت

نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران نیز- به عنوان نمونه‌ای ضداستعماری- به دنبال کشاکش میان دولت و مجلس و سرریز شدن این اختلافات به میان ملت، به تدریج بدل به مستمسکی برای ایجاد هرج‌ومرج در داخل کشور گردید و بدین ترتیب، نهضتی که می‌رفت تبدیل به یکی از باشکوه‌ترین نهضت‌های ضداستعماری معاصر گردد، به موجب این فضای مشوش، سرنوشتش به کودتای تلخ ۲۸مرداد ۱۳۳۲ ختم شد. بدین ترتیب، نهضتی با چنین عمر کوتاه و چنین فرجام تلخی، اساساً نمی‌توانست برای نهضت امام خمینی(ره) الگویی تمام‌عیار به حساب آید.

■ **نتیجه**

انقلاب اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی(ره)، بُت‌های هویتی بسیاری را- که میراث رژیم پهلوی یا حتی پیش از آن بوده و پیش روی ملت ایران قرار داشت- شکست. طبعاً این بت‌شکنی انقلابی، مستلزم آن بود که بسیاری از امور جدید، جایگزین هویت گذشته شود. به عبارت دیگر، شرایط طوری رقم خورد که نظام برآمده از انقلاب، لابد از آن بود که کار خود را از صفر شروع کند. در این مسیر سخت، نهضت حضرت امام(ره) فارغ از برخی شباهت‌ها با برخی مدل‌های مشابه داخلی و خارجی، نمی‌توانست بر مبنای هیچ یک از الگوهای تجربه‌شده و آزموده‌شده پیش از خود به پیش رود. انقلاب‌های مارکسیستی و لیبرالیستی (همچون انقلاب روسیه و فرانسه)، به جهت داشتن اختلاف ماهوی در اصول و مبانی، طبعاً نمی‌توانست الگوی مناسب و درخوری برای یک نهضت اسلامی باشد. از طرف دیگر، نمونه‌های موفق و ناموفق گذشته ایران همچون نهضت تنباکو (به عنوان نمونه‌ای موفق)، نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت (به عنوان نمونه‌های ناموفق) نیز عملاً نمی‌توانست به عنوان مبنای فکر و عمل صددرصدی انقلاب اسلامی ایفای نقش کند، لذا نهضت امام راحل(ره)، چاره‌ای نداشت جز آنکه با نگاه به درون، برای مسیر مبارزه خود «الگوسازی» کند، آن هم به دست خویش، این معنای همان تعبیر مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم است.

■ **پی‌نوشت‌ها:**

۱- ر.ک. به مدخل «انقلاب» در فرهنگ فارسی معین، قابل بازیابی در: https://www.vajehyab.com/moein/انقلاب

۲- برای مطالعه بیشتر در این خصوص، ر.ک. به: حمید بصیرت‌منش، علما و رژیم رضاشاه، تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج، بی‌تا، صص ۱۵۳ الی ۱۶۵.

۳- جمعی از نویسندگان، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، ۱۳۷۱، چاپ اول، صص ۴۱ و ۴۲.

۴- حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ویراسته عبدالله شهبازی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۷، چاپ بیست‌وپنجم، ج ۱، ص ۸۲.

۵- محمود پورشالچی، قزاق، تهران: نشر مروارید، ۱۳۸۴، صص ۳۰۰ و ۳۰۱.

۶- جامی، گذشته چراغ راه آینده است، تهران: نشر ققنوس، ۱۳۹۳، چاپ یازدهم، ص ۹۱.

۷- از جمله این دلایل می‌توان به این موارد اشاره کرد: جوان بودن و کم‌تجربگی شاه جدید، شرایط سخت آن روزگار و هرج‌ومرج ناشی از اشغال ایران در خلال جنگ جهانی دوم، ترس شاه جوان از نخست‌وزیران قدرتمندی چون قوام و...

۸- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی از ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۴، صص ۲۱۹ الی ۲۲۱.

۹- Foreign Affairs

۱۰- Wendy Sherman, "How We Got the Iran Deal", foreignaffairs, September/October Issue, at ۲۰۱۸: https://www.foreignaffairs.com/articles/۲۰۱۸-۰۸-۱۳/how-we-got-iran-deal ص

۱۱- غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، تهران: نشر رسا، ۱۳۹۰، چاپ نهم، ص ۵۴۵.

۱۲- مرتضی مطهری، فلسفه تاریخ، تهران: نشر صدرا، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۳۵۳.

۱۳- برگرفته از: محمدباقر حشمت‌زاده، چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی در ایران، تهران: دانش و اندیشه معاصر، بی‌تا.

۱۴- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، چاپ شانزدهم، ج ۱، ص ۱۷.

۱۵- فرزاد جهان‌بین، تحلیلی بر مواضع سیاسی علمای شیعه از عدالت‌خانه تا کودتای رضاخان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۹۱، چاپ اول، ص ۴۱، به نقل از: رسول جعفریان، بررسی و تحقیق در جنبش مشروطیت ایران، قم: نشر طوس، ۱۳۶۹، ص ۳۷.

۱۶- موسی نجفی و موسی حقانی، تاریخ معاصر ایران، اصفهان: نشر آرما، ۱۳۹۴، چاپ دهم، ص ۲۰۲.